

نقد ترجمان زبان تصویر به زبان نوشتار است. همان گونه که پساساختارگرایان اشاره دارند هیچ ترجمانی بدون تفسیر صورت نمی گیرد اما منتقد که نقد را انجام می دهد آگاهانه، مسئولانه و به صورتی آشکار این تفسیر را با مخاطب در میان می گذارد. منتقد ناچار از ارزیابی اثر نیز هست چرا که هر تفسیری در خود ارزش داوری نیز پنهان دارد اما منتقد در صورت ارزش داوری آن را نیز مسئولانه انجام می دهد. نقد با استفاده از ابزارهای نظری در پی آن است که راهی میان اندیشه یا احساس به کار گرفته شده در اثر هنری و اندیشه و احساس مخاطب نوشته برقرار کند. پس مهم ترین رسالت نقد قابل فهم بودن آن برای مخاطب است و در نتیجه انتخاب زبان اعم از تخصصی یا غیرتخصصی بودن آن بستگی به مخاطب هدف دارد. این اولین ارزش داوری من نسبت به نقد خوب نیز هست زیرا دلیل اصلی نوشتن نقد ایجاد ارتباط است. نقد خوب به غیر از زبان تا حد ممکن ساده داشتن، نیازمند ابزار نظری مناسب برای تفسیر اثر هنری نیز هست. منتقد بایستی تا حدودی متدهای مختلف خوانش اثر هنری که بسیاری از آنها توسط تاریخ هنر نویسندگان و فیلسوفان هنر ساخته شده اند را شناخته و با توجه به نقاط اشتراک اثر هنری و جهان بینی خود یک یا مجموعه مرتبطی از آنان را برای خوانش اثر هنری استفاده کند. به نظر می رسد منتقد موظف است جهان بینی خود را آشکارا در نقد خود اعلام کند تا شائبه "نگاه بی طرف" است را برای مخاطب ایجاد نکند.

در تفسیر اثر هنری ارتباط آن با دیگر آثار هنرمند خالق اثر، آثار دیگر هنرمندان هم عصر و همچنین دیگر اعصار اهمیت ویژه ای دارد. در واقع با این مقایسه مخاطب اثر هنری می تواند جایگاه این اثر یا هنرمند را در هنر یک کشور، یک دوره هنری یا کل تاریخ هنر دریابد. از سوی دیگر می توان به زمینه های هنری، فرهنگی و سیاسی-اجتماعی دوران هنرمند نیز پرداخت تا رابطه هنرمند با دنیای پیرامونش را نیز برای مخاطب آشکار نمود و از این طریق داوری منصفانه تری نسبت به آن داشت. و اما انصاف: منتقد از نظر من نباید آگاهانه روابط، مناسبات مالی و شغلی و یا مشکلات خود با هنرمند، گالری دار، هنرگردان و یا سایر منتقدان را در نقد خود دخیل کند هر چند مطمئناً نمی توان بخش ناخودآگاه را در این زمینه وارد نکرد ولی حتی اگر می خواهد عامدانه این کار را انجام دهد بهتر است به صورتی دلیل این کار را با مخاطب خود در میان گذارد.

در تفسیر یک اثر عامل شکل دهنده معانی درونی آن را نباید تنها هنرمند دانست. گالری دار، مجموعه دار، هنرگردان، حامی و به طور کلی تاریخی که پیش و پس از خلق اثر بر آن گذشته است نیز از مهم ترین زمینه های شکل گیری معانی اثر هنری هستند. همچنین ناقدان و تاریخ هنرنویسانی که پیش از این درباره آن اثر یا هنرمند نوشته اند و آن را به یکی از نحله های فکری الصاق کرده اند نقش مهمی در اهمیت یافتن یا نیافتن یک اثر یا هنرمند در سپهر هنر داشته اند که اشاره به آنان می تواند برون یافت های تازه ای را برای مخاطب اثر هنری آشکار سازد.

در کل می توان نقد خوب را نقدی شفاف و قابل فهم، منصف، دارای زمینه های نظری و تاریخ هنری و در راستای دیدار از منظره اثر هنری از درون پنجره منتقد دانست.